

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ بهمن ماه ۱۳۹۳

مصادف با: ۶ ربیع الثانی ۱۴۳۶

جلسه: ۶۲

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: تنبیه پنجم - (نسبت بین مبدء و ذات از جهت اتحاد)

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه مباحث گذشته

عرض کردیم محقق اصفهانی می گوید واجدیت لافسه می تواند ملاک صدق مشتق باشد به عبارت دیگر عینیت و اتحاد ذات و مبدء می تواند ملاک صدق مشتق باشد چون همانطور که واجدیت شیء لغیره مصحح صدق مشتق است، واجدیت شیء لافسه هم مصحح صدق مشتق است.

اشکال شده بود واجدیت یک معنای عرفی دارد که در اثر اضافه و نسبت خاص بین دو چیز پدید می آید: یکی واجد و دیگری موجود و نفس این اضافه و نسبت، اقتضای دوئیت و اثنیت دارد. از طرفی اگر بگوئیم شیء واجد خودش است یعنی در واقع خودش است، دیگر واجدیت معنا ندارد پس در واقع واجدیت لافسه، مانع می شود سخن محقق اصفهانی را بپذیریم. پس محصل اشکال این شد: یا باید بگوئیم واجدیت به عنوان مفهوم عرفی عبارت از اضافه و نسبت بین دو چیز است که مقتضای اثنیت است. اگر این را بپذیریم، دیگر واجدیت لافسه معنا ندارد زیرا اگر چیزی، عین خودش بود، دیگر نسبتی در کار نیست به عبارت دیگر واجدیت لافسه لا محصل لها.

قول پنجم (محقق خوئی)

این قول نزدیک به قول چهارم است و چه بسا اگر دقت کنیم و با اندکی مسامحه قابل انطباق باشند. این قول را مرحوم آقای خوئی ذکر کرده است ابتدا نظر ایشان را نقل می کنیم و سپس بررسی می کنیم که تفاوتی با قول محقق اصفهانی دارد یا خیر؟ در اینکه ایشان اساس سخن خود را از محقق اصفهانی اخذ کرده تردیدی نیست لکن باید ببینیم آیا تفاوتی بین این قول و قول چهارم هست یا خیر؟! و آیا اشکالی متوجه آن است یا خیر؟!.

مرحوم آقای خوئی می فرماید: مطلب آنگونه که محقق خراسانی گفته یعنی تلبس ذات به مبدء و آنگونه که صاحب فصول گفته یعنی مبدء قیام به ذات پیدا کرده، نیست. منظور از تلبس و قیام که در کلام این دو بزرگوار آمده، نمی تواند از نوع قیام عرض به معروض و تلبس معروض به عرض باشد چون اگر این گونه باشد اختصاص به مشتقاتی پیدا می کند که مبادی آنها از مقولات تسع است یعنی فقط در آن مبادی می توانیم مشتقات را بگنجانیم به علاوه مشکل دیگری هم دارد که قبلا اشاره شد و آن این که شامل مواردی که مبدء از اعتباریات و انتزاعیات است، نمی شود در حالی که بحث ما عام است اعم از اینکه مبادی واقعی باشند یا اعتباری یا انتزاعی. البته این اشکال طبق نظر صاحب فصول پیش می آید و الا طبق مبنای مرحوم آخوند شاید از این جهت مشکلی پیش نیاید. یعنی شاید عنوان تلبس در اعتباریات و انتزاعیات مانعی نداشته باشد.

ایشان می فرماید: منظور واجدیت ذات للمبدء است یعنی نسبت بین ذات و مبدء، نسبت واجدیت ذات، نسبت به مبدء است واجدیت در مقابل فاقدیت است ما وقتی می گوئیم ذات واجد مبدء است، یعنی همین قدر که ذات دارای این مبدء باشد و از این مبدء برخوردار باشد برای اطلاق مشتق و صدق و جری مشتق کفایت می کند.

البته واجدیت در موارد مختلف متفاوت است:

گاهی اوقات شیء واجد چیزی است که هم مفهوما و هم وجودا با آن مغایر است چنانچه در اکثر مشتقات این گونه است مانند عالم و ضارب و قاتل که هم مفهوما و هم خارجا با یکدیگر مغایر هستند ولی ذات علیرغم اینکه تفاوت وجودی و مفهومی با مبدء دارد اما واجد آن مبدء نیز هست.

قسم دوم به این نحو است که گاهی ذات واجد چیزی می شود که خارجا و وجودا با هم متحدند هر چند از نظر مفهومی باهم مغایرند مانند واجدیت ذات خداوند تبارک و تعالی نسبت به صفات ذاتی مثل علم، که در اینجا خداوند با علم اتحاد وجودی دارد اما مفهوما مغایرند.

قسم سوم این است که شیء واجد چیزی باشد که مفهوما و مصداقا یکی است و این منحصر در واجدیت شیء لئفسه است. این مرتبه از اشد مراتب واجدیت است یعنی اگر شما نزدیکترین امور به ذات را هم در نظر بگیرید ولو خارجا متحد باشند اما تغایر مفهومی داشته باشند، رتبه آن از واجدیت شیء لئفسه پایین تر است زیرا در آنجا دیگر تغایر مفهومی هم نیست.

این سه قسم وجود، اگر با یکدیگر مقایسه شوند، قهرا واجدیت شیء لئفسه به عنوان یک امر ضروری و بدیهی است همانطور که محقق اصفهانی فرمود وقتی شیء بتواند متصف به وجود شود یعنی به غیر وجود، بتوان موجود گفت، به طریق اولی می توان به خود وجود، موجود گفت یعنی وقتی بتوانیم به جسم بگوئیم اسود، به خود سواد به طریق اولی می توانیم بگوئیم سواد. پس تلبس طبق این نظر عبارت از واجدیت است و واجدیت هم همانطور که بر واجدیت شیء لئفسه صدق می کند، بر واجدیت شیء لئفسه هم صدق می کند.

در ادامه محقق خوئی می فرماید: واجدیت به این معنا خارج از فهم عرف است ولی این لطمه ای نمی زند چون به هر حال عقل این واجدیت را می پذیرد.^۱ این تفسیر کلام آقای آخوند است یعنی هم محقق اصفهانی و هم مرحوم آقای خوئی در واقع در مقام تفسیر کلام آقای آخوند هستند و هر دو می خواهند تلبس را معنا کنند.

حال باید ببینیم که آیا بین آنچه آقای خوئی گفته و آنچه محقق اصفهانی فرموده تفاوتی است یا خیر؟ یعنی آیا این دو سخن مانند هم هستند یا بین آنها تفاوت است؟

آنها فرمودند: گاهی شیئی واجد شیء دیگر می شود که امکان دارد این دو مفهوما و وجودا مغایر باشند و ممکن است فقط مفهوما مغایر باشند.

۱۱. محاضرات، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۶

آنجا که واجدیت للغير باشد مشکلی نداریم چون طبق تفسیر مرحوم آخوند هم مشکلی نیست مشکل در مواردی مانند الله عالم و امثال آن، است آنجا که گفته اند مرتبه ای از واجدیت، واجدیت شیء لنفسه است و در واجدیت شیء لنفسه دوئیت و اثنیت نیست چون واجدیت شیء لنفسه امر ضروری است و دیگر دوئیت و اثنیت در کار نیست.

به هر حال سخن در این بود که آیا این دو قول متفاوت است؟ به نظر می رسد که اینها دو سخن و دو قول نیست یعنی در واقع مرحوم آقای خوئی همان سخن محقق اصفهانی را فرموده لکن به بیان دیگری تقریب کرده که تلبس به معنای قیام عرض به معروض نیست و اگر بخواهد به آن معنا باشد چه اشکالاتی دارد. ایشان حتی معتقد است اگر نسبت ذات و مبدء از قبیل تلبس باشد حتی شامل اعتباریات هم نمی شود یعنی همانطور که قیام مبدء به ذات، شامل اعتباریات نمی شد در اینجا هم شامل اعتباریات نمی شود یعنی سخن آقای آخوند هم همان مشکل نظر صاحب فصول را دارد که هر دو شامل اعتباریات نمی شوند ولی صرف نظر از این مسئله اساس سخن آنها یکی است یعنی اینکه تلبس را به معنای واجدیت ذات للمبدء گرفته اند و این واجدیت تارة واجدیت للغير است و اخری واجدیت لنفسه است و ما در موارد واجدیت لنفسه دوئیت و اثنیت نداریم زیرا چیزی که واجد خودش باشد لازمه اش این است که دو چیز نباشند.

علی ای حال، اگر گفتیم واجدیت شیء لنفسه ممکن است و بدیهی است پس می توانیم در مورد خدا بکار ببریم که خدا واجد خودش است.

پس دو مطلب وجود دارد که باید در مورد آن تامل شود:

اولا: اینکه آیا نظر محقق اصفهانی با نظر آقای خوئی یکی است یا خیر؟ گفتیم که ظاهرش این است که یکی است یعنی محقق خوئی نظری غیر از نظر محقق اصفهانی ارائه نکرده بلکه فقط تقریب این دو متفاوت است.

ثانیا با قطع نظر از اینکه اینها یکی هستند یا نه باید ببینیم که اساس این سخن درست است یا باطل؟ یعنی آیا واجدیت مشکل را حل می کند یا خیر؟ آیا اشکالی که در جلسه قبل نسبت به کلام محقق اصفهانی عرض شد آیا در اینجا وارد است؟ یعنی ما اگر معنای عرفی واجدیت را در نظر بگیریم، معنای عرفی واجدیت اقتضاء می کند که یک اضافه و نسبتی بین دو چیز پیدا شود یعنی یک واجد و یک موجود داشته باشیم و این همان دوئیت و اثنیت است و این همان مشکلی است که بخاطر آن سخن مرحوم آخوند را نپذیرفتیم. اگر هم بگوئیم این واجدیت به نحوی است که اصلا اضافه ای در کار نیست و واجد و موجودی نیست بلکه عینیت است، در این صورت دیگر واجدیت معنا ندارد یعنی اینکه چیزی واجد خودش باشد بازی با الفاظ و عبارات است و محصلی ندارد. این اشکال هم متوجه بیانی است که محقق اصفهانی فرموده و هم متوجه بیانی است که آقای خوئی گفته است.

«الحمد لله رب العالمین»